

۲۳۹۲۹۲۵



زاده شده برای ایمان
اندرو نیوبرگ - مارک والدمن

زاده شده برای ایمان

نیوبرگ، اندرو بی.، ۱۹۶۶ - م. Newberg, Andrew B.

زاده شده برای ایمان : خدا، علم و منشأ باورهای عادی و فراطبیعی /

نویسنده اندرو نیوبرگ، مارک والدمن ؛ مترجم میلاد رستگاری فرد ؛ ویراستار: فریبا خداقلی

نشر سایه _____ ۱۴۰۱ / شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۱۲۴-۴۸-۴

عنوان اصلی: Born to believe : God, science, and the origin of ordinary and extraordinary beliefs, ۲۰۰۷.

فروست: مجموعه مطالعات می _____ ان رشته ای، کتابخانه جهان مغز.

موضوع: موضوع: مغز -- جنبه های مذهبی

شناسه افزوده: رستگاری فرد، میلاد، ۱۳۷۴-، مترجم

رده بندی کنگره: BL ۵۳ رده بندی دیویی: ۱۵۳/۴

شماره کتابشناسی ملی: ۹۰۲۵۸۷۳

www.ketab.ir

زاده شده برای ایمان : خدا، علم و منشأ باورهای عادی و فراطبیعی

نویسنده: اندرو نیوبرگ - مارک والدمن

مترجم: میلاد رستگاری فرد / ویراستار: دکتر فریبا خداقلی

مجموعه مطالعات میان رشته ای - کتابخانه جهان مغز

نوبت چاپ: اول / ۱۴۰۳- تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: ترانه- شابک: ۹۷۸۶۲۲۷۱۲۴۴۸۴

همه حقوق چاپ و نشر برای نشر سایلاو محفوظ است.

نشانی: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، لبافی نژاد غربی

پلاک ۲۱۱ / واحد ۳ تلفن: ۰۲۱-۶۶۱۲۸۶۴۱

نقل مطالب کتاب حاضر، صرفاً برای معرفی کتاب مجاز است. اسکن کتاب، تصویربرداری و انتشار تمام

یا بخش هایی از کتاب (چه در قالب PDF چه جزوه و...) غیراخلاقی و غیرقانونی بوده و نشر سایلاو به

موجب ماده ۲ قانون حمایت از حقوق مولفان و مصنفان، متخلفان را مورد پیگرد قانونی قرار خواهد داد.

همراه گرامی و خواننده نازنین سایلاو...

اثری که در دست دارید، نخستین بار از سوی نشر سایلاو ترجمه و منتشر شده است. نشر سایلاو در راستای سیاست کاری و تعهد اخلاقی خود، از انتشار آثار از پیش موجود در کشور خودداری می‌کند و صرفاً دست به انتخاب آثار برجسته‌ای می‌زند که پیش‌تر ترجمه و منتشر نشده‌اند. انتشار تکراری آثار، علاوه بر تضعیف ناشران گزیده‌کار به معنای از دست رفتن فرصت‌ها برای ترجمه و انتشار یکی از هزاران اثر برجسته ایست که هرگز به دست مخاطبان و علاقه‌مندان بالقوه خود نمی‌رسد. پادمان باشد یک دست‌مدا ندارد، با حمایت از ناشران اول یک اثر و عدم استقبال از ترجمه‌های تکراری به بهبود سبک فرهنگی کشور کمک کنیم...

در آینده‌ای نزدیک، مطالعات میان‌رشته‌ای نه یک انتخاب که یک اجبار خواهد بود.

در مطالعات میان‌رشته‌ای، دانش دو یا چند رشته‌ی علمی برای شناخت و حل مسائل مهم و چندوجهی باهم تلفیق می‌شوند. در بسیاری از موارد، شناخت یک پدیده مهم از ظرفیت یک رشته بخصوص علمی و یا حتی در برخی موارد از حوزه علم خارج است و اینجاست که مطالعات میان‌رشته‌ای با عبور از مرزهای سنتی دانش، امکان درک این پدیده‌ها را فراهم می‌سازد. مطالعات میان‌رشته‌ای، سیطره وسیعی از رشته‌هایی چون علوم شناختی، روان‌شناسی تکاملی، آینده‌پژوهی و... گرفته تا تلفیق کلی‌تر حوزه‌هایی چون علم، فلسفه و هنر را در برمی‌گیرد.

نشر سایلاو، به عنوان نخستین ناشر تخصصی مطالعات میان‌رشته‌ای در کشور، آثار مرتبط با این مجموعه را در قالب چند کتابخانه منتشر می‌کند: جهان مغز- فرگشت، انسان و جهان- فیزیک و فلسفه و...

اگر زاده شده برای ایمان را دوست داشتید، دیگر کتاب‌های
کتابخانه جهان مغز از مجموعه مطالعات میان‌رشته‌ای نشر
سایلاو را هم بخوانید...

- مغز سبک خوش / دین برنت
- مغز سبک / دین برنت
- تو بودن: علم جدید خودآگاهی / آیل ست
- گوریل نامرئی / کریستوفر چابریس و دانیل سایمونز
- انسان‌شناسی بر روی مریخ / الیور س / اکس
- توهم / ات / الیور س / اکس
- مغز پویا: ماجرای مغزی که هر لحظه تغییر می‌کند / دیوید ایگلن
- ناشناخته: زندگی اسرارآمیز مغز / دیوید ایگلن
- گونه‌های شگفت‌انگیز: راهنمای خلاقیت بشر در یازده قرن / دیوید ایگلن
- مغز سخن‌چین: جست‌وجوی یک عصب‌شناس برای آنچه ما را انسان می‌سازد / راماچاندران
- اخلاق و مغز مشاور: علم اعصاب درباره اخلاق چه می‌گوید؟ / پاتریشیا چرچلند
- مغزی که خود را تغییر می‌دهد / نورمن دویچ
- ادعایی علیه واقعیت / دونالد هافمن
- و ...



فهرست مطالب

در ستایش کتاب

۷

پیش‌گفتار

بخش اول: چگونه مغز، واقعیت ما را شکل می‌دهد

۱. قدرت باور ۱۳
۲. کوهی از برداشت‌های نادرست: جستجو برای باورها در میان زنجیره عظیم نورون‌ها ۲۹
۳. واقعیت، توهم و عمه‌ای که فریاد زد: گرگ! ۶۱
۴. بابائونل، اعداد شانس و جادوگر درون مغز ما: بیولوژی مفهوم باور ۸۹

فصل دوم: رشد کودک و اخلاقیات

۵. رشد باورها در کودکی ۱۲۵
۶. مجرمان عادی مانند من و شما: اختلاف میان رفتار و باورهای اخلاقی ۱۵۷

فصل سوم: باورهای معنوی و مغز

۷. راهبه‌ها، بودایی‌ها و واقعیت باورهای معنوی ۱۹۵
۸. سخن گفتن به زبان‌های غریب ۲۲۱
۹. آنتیستی که دست به دعا برداشت ۲۴۹
۱۰. تبدیل شدن به یک باورمند بهتر ۲۸۳

سخن آخر

۱۱. زندگی، جهان هستی و باورهای نهایی ما ۳۱۳

منابع

در ستایش کتاب

«چرا چیزهایی که می‌خوانید، می‌بینید، می‌شنوید و یا می‌اندیشید را باور می‌کنید؟ با مطالعه این بخش‌های ژرف مطرح شده در این کتاب، می‌توانیم باورهای خود را به گونه‌ای به پرسش بکشیم که نه تنها موجبات رشد و بالندگی ذهن‌مان را فراهم کنیم بلکه درک روشنی از باورهای خود و دیگران به دست آوریم. نویسندگان با تلفیق مطالعات برآمده از دانش مغز، تجربیات معنوی و اختلالات و تحریفات ادراکی، خواننده را همراه خود به سفری می‌برند که پرسش‌ها و پاسخ‌های روشنی‌بخش فراوانی را به همراه خواهد داشت.»

میچیکو کاکوتانی، روزنامه نیویورک تایمز

«و سرانجام کتابی که نه تنها خواست ما برای باورداشتن را نادیده نمی‌گیرد، بلکه به چرایی ضرورت ایمان حتی عقاید سکولار- و سیم‌پچی آن به عنوان بخشی از مدار مغز انسان می‌پردازد. نیویورک و والدمن، با رویکردی علمی و به روشنی به این مسئله بغرنج پرداخته‌اند. زاده شده برای ایمان بدون تردید، بهترین تبیین علمی فعلی برای پاسخ به اراده ما به ایمان داشتن است.»

روزنامه شیکاگو تریبون

«این کتاب، راهنمایی کامل برای مقابله با تفکرات مضر و تمیز باورهای سازنده از باورهای مخرب به شمار می‌آید. این کتاب در زمره آثار قرار می‌گیرد که فهم درستی از ارتباط بین زیست‌شناسی و دین به دست می‌دهند.»

مجله اینترتینمنت ویکی

پیش گفتار

خدا.

از بین تمام باورهایی که ما در مورد زندگی، جهان و چیزهای دیگر داریم، مطالعه باورهای معنوی از همه چالش برانگیزتر و اسرارآمیزتر است. با انباشت فزاینده شواهد علمی که ماهیت انسان و تکامل کیهانی را توضیح می دهند، می توان انتظار داشت که دیدگاه های معنوی و خداشناسانه روبه زوال باشند اما این طور نیست. دین، به ویژه در آمریکا، حتی در میان دانشمندان در حال شکوفایی است و به نظر می رسد که خدا به سادگی از صحنه کنار نمی رود.

اما چرا این طور است؟ بسیاری از نظریه ها دلایل روان شناختی و جامعه شناختی را عامل گرایش مردم به باورهای معنوی می دانند اما پاسخ در علوم اعصاب یافت می شود و به صورت دقیق تر، در سیناپس های مغز ما. به زبان ساده، ما از نظریه یولوژیکی تمایل داریم تا عمیق ترین ماهیت وجودی خود و عمیق ترین رازهای جهان را بررسی کنیم. در چنین حالت هایی از تفکر، مغز ما می تواند قلمروهای معنوی ای را تجربه کند که به اندازه هر چیز دیگری که در جهان با آن روبرو می شویم، واقعی است.

متأسفانه، مکانیسم های ادراک ما فقط می توانند گوشه هایی از واقعیتی که ما را احاطه کرده است، ببینند و تا این تکه های پراکنده بخواهند به سطح خودآگاهی برسند، ما یک واقعیت درونی ساخته ایم که کاملاً متفاوت از شکل واقعی جهان است. در نتیجه متوجه می شویم که همه ما در عمق وجود خود، بسیاری از تصورات را به صورت ناخودآگاه پذیرفته ایم؛ تصوراتی که هرگز صحت آن ها تأیید نشده است.

ما زندگی خود را بدون باور شروع می کنیم اما مغز ما به یک تمایل طبیعی برای باور مجهز شده است. در چند سال اول زندگی، ما بدون چون و چرا باورهای دیگران از جمله

والدین، معلمان و دوستان را جذب می‌کنیم و این باورها به تاب‌آوری ما در آن شرایط کمک می‌کنند. ما به شکل کاملاً طبیعی فرض می‌کنیم که آنچه به ما گفته می‌شود درست است و این درس‌های اساسی زندگی به پایه و اساس خلق باورها و ایده‌آل‌های پیچیده‌تر برای ما تبدیل می‌شوند.

ما زاده شده‌ایم که بتوانیم تقریباً به هر چیزی باور داشته باشیم. روش یک کودک برای درک دنیای اطرافش این است که آن را از طریق ملغمه‌ای از خیالات، خرد عامیانه و حقایق که به او منتقل می‌شود، بشناسد. دهه‌ها طول می‌کشد تا کودک توانایی زیر سؤال بردن این باورهای اولیه که به‌طور ناخودآگاه در مدارهای حافظه مغز حک شده‌اند را به دست بیاورد. این کتاب تلاش می‌کند تا شما را با مراحل رشد ادراکی، شناختی، عاطفی و اجتماعی آشنا کند که همه باید دست‌به‌دست هم دهند تا انسان را قادر سازند تا ساده‌ترین باورها در مورد زندگی خود را شکل دهد.

مغز اندام یک‌دنده‌ای است و پس از آن که مجموعه اولیه اعتقاداتش پایه‌گذاری شد، در پذیرفتن و وفق یافتن با عقاید و باورهای مخالف با مشکل مواجه می‌شود. این امر پیامدهای مهمی برای فرد و جامعه دارد و به همین دلیل هم هست که برخی افراد نمی‌توانند باورهای مخرب عقیدتی، سیاسی یا روانی خود را کنار بگذارند.

ما هنگام تولد به خدا و یا یک مذهب خاص اعتقاد نداریم و باور داشتن یا نداشتن به خدا را یاد می‌گیریم. همان‌طور که ریچارد داوکینز^۱ به درستی بیان می‌کند، کودکان یهودی یا مسیحی به دنیا نمی‌آیند، بلکه به آن‌ها آموزش داده می‌شود که به مجموعه‌ای از عقاید باور داشته باشند و مجموعه دیگری از عقاید را نپذیرند. این باور داشتن‌ها و نداشتن‌ها اگر به اندازه کافی برای فرد تکرار شوند، به لحاظ عصب شناختی در حافظه فرد ریشه می‌دانند و از آن پس بر رفتارها و افکار آینده فرد تأثیر می‌گذارند. بنابراین، هرچه زمان بیشتری را صرف شناخت خدا یا پول درآوردن یا جنگ راه انداختن بکنید، این باورها بیشتر و بیشتر به بخشی جدایی‌ناپذیر از واقعیت شما تبدیل می‌شوند.

خوشبختانه، انعطاف‌پذیری عصبی مغز به ما این اجازه را می‌دهد تا تغییرات هوشمندانه (و گاهی بنیادین) در نظام اعتقادی خود ایجاد کنیم. بنابراین، ما از توانایی بیولوژیکی برای تغییر باورهای قبلی در صورتی که در معرض ایده‌های جدید قرار بگیریم



برخورداریم اما به ندرت پیش می‌آید که آن‌ها را به طور کامل کنار بگذاریم. مسیحیت در زندگی فرانسیس کالینزا، نویسنده کتاب «زبان خدا»^۱، معنا و ارزش زیادی داشت اما تحقیقات او به عنوان یک متخصص ژنتیک، او را ملزم به مطالعه مفصل توضیحات طبیعت‌گرایانه جهان می‌کرد. نتیجه آن‌هم دگرگونی و نوعی تحول در باورهای مذهبی او بود. کالینزا ایمان خود را به خدا حفظ کرده است، اما نه آن خدایی که کتاب مقدس در دوران کودکی او برایش ترسیم کرده بود.

اعمال معنوی این پتانسیل را دارند که باورهای ما را به طرز چشمگیری تغییر دهند. همان‌طور که در فصل‌های ۷ و ۸ خواهید دید، انواع مختلف دعا و مدیتیشن می‌توانند تجربیات بسیار متفاوتی از خدا را برای ما به وجود بیاورند و تحقیقات ما نشان می‌دهد که این تجربیات می‌توانند مغز را به شکل قابل‌توجهی تغییر دهند.

تحقیقات ما همچنین نشان می‌دهد که مدارهای عصبی که وظیفه نظارت بر درک آگاهانه ما از واقعیت را به عهده دارند، می‌توانند دچار تغییرات دائمی شوند. در نتیجه، یک فرد معنوی در واقع می‌تواند شکل متفاوتی از واقعیت را تجربه کند.

اما تکلیف کسی که به خدا اعتقاد ندارد چه می‌شود؟ وقتی چنین شخصی مدیتیشن یا دعا می‌کند چه اتفاقی می‌افتد؟ در فصل ۹ ما اولین شواهد به دست آمده از اسکن‌های مغزی را ارائه می‌کنیم که نشان می‌دهند، وقتی یک خداناباور به مفهوم خدا فکر می‌کند، میزان قابل‌توجهی از ناهماهنگی شناختی در بخش‌های پیشین مغز او رخ می‌دهد و این باعث می‌شود که داشتن یک تجربه فوق‌العاده معنوی برای یک فرد بی‌اعتقاد بسیار دشوار (اما نه غیرممکن) شود. برای مثال، ریچارد داوکینز، نظریه‌پرداز تکاملی که چندین دهه از عمر خود را وقف حمله به ایدئولوژی‌های مذهبی کرده است، همیشه می‌گوید که دوست دارد یک تجربه معنوی داشته باشد اما هرگز این اتفاق برای او نیفتاده است. از دیدگاه ما، باورمند نبودن او درک چنین تجربه‌ای را از نظر عصبی برای او غیرممکن می‌کند. ذکر خدا به خودی خود در مغز برخی افراد واکنش منفی ایجاد می‌کند، همان‌گونه که یهودیت، مسیحیت یا هندوئیسم می‌تواند واکنش منفی را در افرادی برانگیزد که به ایدئولوژی‌ها و عقاید دیگری باور دارند. یک

1. Francis Collins

2. Language of God

فرد آتئیست و یا بنیادگرا باید بر بسیاری از انواع مشابه موانع عصبی غلبه کند تا ارزش معنویات طرف مقابل را درک کند.

هدف کتاب ما اثبات یا رد وجود خدا نیست. ما می خواهیم خواننده متوجه شود که هر باوری چقدر می تواند قدرتمند باشد. مهم تر از آن، ما می خواهیم خواننده بداند که اگرچه ما به شکلی طراحی شده ایم که باید به چیزی باور داشته باشیم اما همه باورها دارای محدودیت هایی هستند و هر یک از آن ها حاوی فرضیات و نواقصی در مورد ماهیت واقعی جهان هستند. همچنین مهم است که بدانیم خاطرات و باورهایی که ما درباره خودمان داریم از همه باورهای دیگر غیر قابل اعتمادتر هستند.

همچنین باید به این نکته توجه کنیم که چقدر راحت افراد می توانند باورهای نادرست را در ذهن دیگران نهادینه کنند. به عنوان مثال، اگر به اخبار رسانه ها گوش دهید، ممکن است فکر کنید که اختلافات شدیدی بین دانشمندان و متکلمان مذهبی وجود دارد، اما تنها با یک بار قدم زدن در بسیاری از دانشگاه های آمریکای می توانید متوجه شوید که شرایط کاملاً برعکس است و این دو گروه می توانند همکاری های تنگاتنگی در بحث های میان رشته ای بایکدیگر داشته باشند. برای مثال، در دانشگاه پنسیلوانیا، ما مرکزی به عنوان معنویت و ذهن را تأسیس کرده ایم. در این مرکز محققان پیشرو در زمینه های پزشکی، روان شناسی، مطالعات مذهبی، مددکاری و علوم اعصاب گرد هم می آیند تا دانش خود را به اشتراک بگذارند. فعالیت این افراد موجب شکل گیری تحقیقات و کلاس های جدیدی می شود و معلمان از سراسر جهان گرد هم می آیند تا با ایجاد برنامه های درسی به جوامع نیازمند کمک کنند. این برنامه های میان رشته ای مردم را از هم جدا نمی کنند، بلکه آن ها را به هم نزدیک تر می سازند.

ما به عنوان نویسندگان این اثر دیدگاه منفی نسبت به دین نداریم و نتایج تحقیقاتی که تاکنون گردآوری شده است هم نشان می دهد که اعمال معنوی فواید جسمی و عاطفی فراوانی را برای فرد به ارمغان می آورند. در واقع، شواهد بسیار کمی یافت شده است که نشان دهد باورهای دینی ذاتاً ناسالم هستند و حتی همین شواهد هم به شکل عملی قابل اثبات نیستند. به عنوان مثال، بنیادگرایی مذهبی با جزم گرایی، تندروی و تعصب ارتباط زیادی دارد اما نمی توانیم بگوییم که در ارتباط بودن با مذاهب بنیادگرا باعث ترویج چنین ویژگی هایی می شود یا فقط افراد دارای تمایلات مخرب، جذب



سازمان‌های اقتدارگرا می‌شوند. همچنین، مهم است که بدانیم بنیادگرایی به باورهای دینی محدود نمی‌شود. به عنوان مثال، تعداد بمب‌گذاران انتحاری که گرایش‌های مذهبی ندارند با تعداد بمب‌گذاران انتحاری که تمایلات مذهبی دارند، برابری می‌کند. همچنین هیچ مدرکی وجود ندارد که این ادعا را تأیید کند که خدانا باوران کمتر از خدا باوران به ویژگی‌های اخلاقی پایمند هستند.

مقصود واقعی در این موارد نه مفهوم دین‌داری است و نه مفهوم خدانا باوری؛ بلکه مشکل اصلی، قدرت افراد و گروه‌های عقیدتی یا سیاسی مستبد برای دگرگون کردن اصول اخلاق پیروان‌شان است. درک این موضوع آن قدر ضروری است که مایک فصل کامل را به این مسئله اختصاص داده‌ایم که چقدر ساده هر شخصی که در موقعیت قدرتمندی قرار دارد می‌تواند افراد خوب را اغفال کند تا رفتارهای اساساً غیر اخلاقی از آن‌ها سر بزنند.

ما بر این باوریم که افرادی که اعمال معنوی را به جای می‌آورند، یاد می‌گیرند که چگونه الگوهای عصبی شناختی مغز خود را به گونه‌ای تغییر دهند که ویژگی‌هایی مانند شادی، شفقت و آرامش در آن‌ها ارتقا یابد. در واقع، این می‌تواند بزرگ‌ترین هدیه دین به بشریت باشد: این که دعا و مدیتیشن می‌تواند تأثیرات شگرفی بر شخص داشته و به افراد کمک کند بهتر با دیگران کنار بیایند اما دین، همچون سیاست، می‌تواند مانند شمشیر دولبه عمل کند و برخی راه‌هایی بخشد و برخی دیگر را سرکوب کند.

از اعتقادات مذهبی اغلب به عنوان عامل خشونت یاد می‌شود اما وقتی به مکانیسم‌های مغزی‌ای که ما را هدایت می‌کنند نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که نیروهایی که اخلاق و مهارت‌های تصمیم‌گیری ما را مدیریت می‌کنند، بسیار پیچیده‌تر از آن چیزی هستند که ما تصور می‌کنیم. درک نحوه کارکرد مغز به ما کمک می‌کند که باورهای خود را تقویت کنیم زیرا چنین شناختی موجب می‌شود از نقاط قوت و ضعف باورهایی که به عنوان حقیقت محض آن‌ها را می‌شناسیم، آگاه‌تر شویم و در عین حال نسبت به کسانی که باورهای متفاوت و در عین حال با ارزشی یکسان دارند، مدارای بیشتری نشان دهیم.

مغز انسان مانند ماشینی است که برای باور داشتن ساخته شده و تجربیات ما بر عمق و کیفیت این اعتقادات تأثیر می‌گذارد؛ اعتقاداتی که ممکن است تنها ذره‌ای از

آن‌ها حقیقت داشته باشند اما همیشه ما را به سمت ایده آل‌هایمان راهنمایی می‌کنند. ما نمی‌توانیم بدون آن‌ها زندگی کنیم، چه رسد به اینکه بخواهیم جهان را تغییر دهیم. آن‌ها مرام ما هستند، به ما ایمان می‌دهند و ما را به همانی تبدیل می‌کنند که هستیم. دکارت گفته بود: «من فکر می‌کنم، پس هستم.» اما از دریچه علم اعصاب، بهتر است بگوییم: «من معتقدم، پس هستم.»

- اندرو نیوبرگ و مارک رابرت والدمن

www.ketab.ir